

مبانی وحی شناختی و قرآن شناختی شاه نعمت‌الله ولی

قوام‌رضا میرحسینی^۱، ناصر محمدی^۲، حسن عباسی حسین‌آبادی^۳، مرضیه اخلاقی^۴

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۲/۲۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۹/۶)

چکیده

انس دیرینه و فراوان شاه نعمت‌الله ولی با قرآن و به‌کارگیری گسترده آیات قرآن در آثار وی، نگارنده را برآن داشت تا با طرح سؤال از مبانی قرآن‌شناختی و وحی‌شناختی شاه به خوانش این مبانی که مواجهه او با قرآن را تحت تأثیر خود قرار داده است، بپردازد. این مقاله با روش توصیفی و با تحلیل محتوای آثار منظوم و منثور شاه، مبانی قرآن‌شناختی او را در دو گروه مبانی ناظر به متن و مبانی ناظر به فهم، تحقیق و تحلیل نموده است. مهم‌ترین مبانی متن‌شناختی شاه عبارت‌اند از: نگاه معرفت‌شناسانه به وحی که ظهور علم حق و نزول معانی عقلی مجرد در لباس محسوس است؛ وحی‌گشایش و مکاشفه روحی است؛ قطبیت ظاهر و هم باطن قرآن و تفاوت علوم مستنبط از هر کدام؛ اتحاد قرآن و انسان کامل و عینیت سخن رسول و وحی و همچنین تلقی رمزی و اشاری از الفاظ قرآن، از دیگر مبانی متن‌شناختی شاه است. اما مبانی ناظر به فهم قرآن، از دیدگاه شاه ولی عبارت است از: لزوم ایمان قلبی برای وصول به باطن و اسلام برای درک ظاهر قرآن؛ اختصاص تأویل ظاهر متشابهات به قطب زمان؛ تدبیر در قرآن، نزول آن بر دل و اتصاف به احکام آیات است و همچنین ضرورت استفاده از احادیث پیامبر(ص) و ائمه(ع) و کاربرست یافته‌های عرفان نظری در فهم و تفسیر آیات از دیگر مبانی فهم قرآن است.

واژگان کلیدی: تدبیر در قرآن، تفسیر ظاهر و باطن، شاه نعمت‌الله ولی، مبانی فهم و تفسیر، مبانی متن‌شناختی، وحی و الهام.

۱. دانشجوی دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور؛ Email: g.mirhosseini@yahoo.com

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)؛

Email: naser_mohamadi@pnu.ac.ir

Email: abasi.1374@yahoo.com

۳. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور؛

Email: akhlaghi@pnu.ac.ir

۴. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور؛

۱. مقدمه

سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی کرمانی که گاه به اختصار با لقب شاه از او یاد می‌شود، متولد ۷۳۱ هـ. ق، در شهر حلب سوریه است و به سال ۸۳۴ هـ. ق در ۱۰۳ سالگی، در شهر کرمان، خاستگاه نیاکان پدری خود از دنیا رفت [۶، ص ۳۰-۷۲]. شاه نعمت‌الله ولی در کودکی تمام قرآن را از حفظ داشت [همان، ص ۱۵۰]. در یکی از اشعارش که زمان سرودن آن مشخص نیست، بیان می‌کند که تاکنون ۱۰۰ بار قرآن را خوانده و بار دیگر خواندن دوباره اش را آغاز کرده است.

صد بار خوانده‌ایم کلام خدا تمام امروز فاتحه دگر از سر گرفته‌ایم [۱۱، ص ۴۱۰]

لذا شاه با قرآن و روایات مأنوس بوده است و نشانه این آنس، کاربرد وسیع آیات قرآن و روایات در آثار ایشان و همچنین رساله‌های تفسیری است که از او به جای مانده است تا آنجا که برخی را عقیده بر این است که تقید شاه به حدود شرعی و دینی به آن حد است که در ادبیات عرفانی‌اش اگرچه از مضامین رندانه بهره برده؛ اما سعی کرده است، آن‌ها را از شائبه عدم تقید به دین و مخالفت حدود شرعی مبرا کند. به همین دلیل شعر او کمتر از حافظ که هم عصر اوست مورد استقبال بوده است [۲، صص ۱-۱۳].

آنچه در این مقاله مطمع نظر است، تبیین مبانی قرآن‌شناختی شاه نعمت‌الله ولی به معنای خاص و مبانی وحی‌شناختی وی به معنای اعم است. مبانی در اینجا پیش‌فرض‌ها، باورهای اعتقادی، بنیان‌ها و شالوده‌های نظری و اصول پذیرفته شده و مسلمی است که نگاه شاه نعمت‌الله ولی به قرآن و وحی را مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر قرار داده است و بالمآل در فهم و تفسیر قرآن وی اثرگذار بوده است [۱۵، ص ۲۸؛ ۱۳، ص ۹۹]. مبانی یا صریحاً ذکر می‌شوند و یا با تأمل ویژه، بازخوانی می‌شوند. نگارنده با الهام از تقسیم‌بندی محمدباقر سعیدی روشن، مبانی وحی‌شناختی یا قرآن‌شناختی را در یک نگاه کلان به مبانی ناظر به گوینده یا ماتن کلام وحی و مبانی ناظر به فهمنده یا شناسنده متن و مبانی متن‌شناختی که ناظر به متن قرآن کریم است، تقسیم می‌کند [۱، ج ۱، ص ۱۱]. براین اساس مقاله پیش‌رو در حد توان و با غور در رسائل و دیوان اشعار شاه نعمت‌الله ولی بر آن است تا برخی مبانی ناظر به متن و همچنین مبانی ناظر به فهم متن که مواجهه شاه با قرآن و وحی را تحت تأثیر قرار داده است، بازخوانی و تبیین کند.

۲. پیشینه تحقیق

درباره مبانی و روش‌های تفسیر عرفانی، آثار فراوانی به رشته تحریر درآمده است؛ مقالاتی مانند جریان صوفی عرفانی از محمد کاظم شاکر و مقاله جریان باطنی در تفسیر قرآن از محسن قاسم‌پور در مجموعه مقالات آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری و کتاب‌هایی مانند تأویل عرفانی، تفسیر باطنی از حبیب‌الله بابایی و تفسیر و مفسران از محمدهادی معرفت و روش‌ها و گرایش‌های تفسیری از محمدعلی رضایی اصفهانی و مبانی و روش‌های تفسیری از محمدکاظم شاکر و... که در همین مقاله از آن‌ها استفاده شده است. درباره شاه‌ولی مقالات و پایان‌نامه‌های متعددی نیز کار شده است و آثار منظوم و منثور وی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است که از جمله آن‌ها می‌توان به مجموعه مقالات درباره شاه سید نعمت‌الله ولی، گردآوری و تدوین شهرام پازوکی و سه پایان‌نامه درباره فرهنگ اصطلاحات عرفانی دیوان شاه نعمت‌الله ولی، زینب مصدق و فرهنگ اصطلاحات عرفانی رسائل منثور شاه، مریم جهانگرد و فرهنگ اصطلاحات عرفانی در غزلیات شاه از نصرت صحراگرد نام برد. همچنین مقالاتی هرچند بسیار کم درباره برخی دیدگاه‌های قرآنی شاه به رشته تحریر درآمده است؛ مقالاتی مانند: نقش لوح محفوظ، بررسی تأثیرپذیری شاه نعمت‌الله از قرآن و فرهنگ اسلامی، فرزین حبیب‌زاده و مقاله تحلیل کارکردهای آیات قرآن در اشعار شاه نعمت‌الله ولی، محسن ذوالفقاری و حجت‌اله امیدعلی که مؤلفان در این مقاله دوم، پنج کارکرد برای آیات قرآن در اشعار شاه نعمت‌الله ذکر کرده‌اند. این کارکردها عبارت‌اند از: کارکردهای ادبی و بلاغی، تفاسیر بدیع و شگفت، تأیید مضامین عرفانی، استفاده اخلاقی و تیمن و تبرک. اما در خصوص مبانی قرآن‌شناختی شاه نعمت‌الله ولی تاکنون مقاله‌ای به چاپ نرسیده است.

۳. مبانی شاه ولی در مواجهه با قرآن و وحی

این مبانی همان‌طور که ذکر شد در دو بخش مبانی متن‌شناختی ناظر به ویژگی‌های متنی قرآن کریم و مبانی ناظر به فهم، تفسیر و تأویل قرآن کریم عرضه می‌شود. البته احصای کامل این مبانی از عهده این مقاله خارج است و تنها از برخی از مبانی تأثیرگذار در فرایند تفسیر و تأویل قرآن، بحث می‌شود.

۳.۱. مبانی ناظر به متن قرآن کریم

از نظر شاه ولی، کلام خدا ازلی است. خدای سبحان هرگاه اراده تکلم کند، به گونه‌ای

که لایق مقام اوست؛ به نفس خود و با خود، بدون همه‌مه و صدا و بدون این که کلامش به وصف حدوث متصف شود، تکلم می‌کند. کلام خدا را به دلیل قوت و جلال و قول ثقیل بودن کسی توان شنیدن ندارد؛ "إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيَّكَ قَوْلًا ثَقِيلًا" [المزمل: ۵]؛ لذا خداوند با قدس و جلال خود، جبرئیل و پیامبر را توان و قوه‌ای بخشید که توان تحمل کلام او را داشته باشند [۱۰، ج ۲، رساله فاتحه الکتاب، ص ۱۰۱۸].

در این بخش فارغ از برخی ویژگی‌های متن قرآن کریم که مسلم و مورد قبول عامه مفسرین است؛ مانند و حیانت الفاظ قرآن، مصونیت از تحریف، قرائت واحد و ... از دیگر مبانی متنی گفتگو می‌شود.

۳.۱.۱. جایگاه معرفتی وحی و کلام الهی

کتاب‌های نازل شده و صحف مرسله، کلام الهی‌اند که از نفس رحمانی او به ظهور رسیده‌اند. کلام خدا واحد است؛ ولی عبارت‌ها مختلف‌اند؛ چنانچه تورات، عبرانی و انجیل، سریانی و زبور، یونانی و قرآن، عربی است [۱۰، ج ۲، رساله فاتحه الکتاب، ص ۱۱۴۸]. از دیدگاه شاه، کلام الهی اظهار علم و تعلق علم او به اظهار اسرار غیبی است. "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" [یس: ۸۲] [همان، ج ۱، رساله مراتب، ص ۱۹۶]؛ چرا که کلام اظهار مافی الضمیر است.

وحی به عنوان یکی از اقسام کلام الهی و بر اساس تعریف فوق، اظهار علوم و اسرار غیبی است. از دیدگاه شاه، وحی معانی عقلی مجردی است که برای نزدیک شدن به فهم بشر در لباس محسوس و در قالب معانی حسی نازل می‌شود. این نزول در لباس حسی یا در بیداری است که القای وحی، توسط فرشته وحی است؛ در حالی که در مقابل پیامبر متمثل می‌شود و یا در خواب است که برای امت پیامبر(ص) و پس از حضرتش در قالب رؤیای صالحه و در عالم خواب تحقق پیدا می‌کند. رؤیای صالحه، جزئی از ۴۶ جزء نبوت است؛ با این حساب که ۲۳ سال دوره نزول وحی، ۴۶ جزء است که هر جزء ۶ ماه است. پس یک جزء از نبوت پیامبر به رؤیای صالحه بوده است؛ یعنی در مدت ۶ ماه، وحی نازل بر پیامبر در عالم خواب بوده است [۱۰، ج ۱، رساله الهامات، ص ۵۸۵؛ رساله مراتب، ص ۲۶۶].

از نظر شاه، وحی و الهام از یک مقوله‌اند و تفاوت آن‌ها به اختلاف تشکیکی و به درجه و مرتبه است. لذا از نظر او الهام، واردی غیبی است که بدون استدلال در دل

عارف می‌آید و او را به اطاعت دعوت می‌کند [همان، ج ۱، رساله الهامات، ص ۵۸۵]. شاه، فتح و گشایش را بر دو نوع می‌کند؛ یکی علم تام که از طریق نفس است و علوم نقلی و عقلی است و قسم دیگر، از طریق روح و فتح و گشایش در روح است که الهام نامیده می‌شود. الهام، فتح و گشایشی است که در روح ایجاد می‌شود و نتیجه آن معرفت وجود است. در الهام بدون واسطه عقل و نقل، معنایی از معانی غیبی ظاهر می‌شود [همان، ص ۵۸۶].

از دیدگاه وی همه انواع وحی و الهام نوعی مکاشفه است که یا در قالب شهود است و یا در قالب سماع. مکاشفه در قالب سماع، بالاترین مرتبه‌اش، سماع کلام خدا از طریق فرشته وحی و یا به صورت مستقیم از خدا است و پس از آن نفوس سایر انبیاء و اولیاء بر اساس مرتبه خود با مرتبه‌ای از عوالم بالا در سلسله نزولی مرتبط می‌شوند و الهاماتی بر آن‌ها صورت می‌پذیرد. این عوالم از عالم عقول و ابتدا از عقل اول شروع می‌شود و به سایر عقول می‌رسد و پس از آن با ورود به عالم نفوس از نفس کلی آغاز و به سایر نفوس و ملائکه سماوی و ارضی منتهی می‌شود. نفوس انسان‌های کامل به‌اندازه کمال خود، هر کدام با یکی از مراتب عقول و نفوس مرتبط می‌شوند و به هنگام اتصال، به سماع کلام آن‌ها مشغول می‌شوند [همان، ج ۱، رساله الهامات، ص ۵۸۵].

شاه، مراتب مکاشفه در قالب شهود را این‌گونه برشمرده است: شهودکننده آنچه را که با بصیرت مشاهده می‌کرد، با بصر مشاهده می‌کند (كُنْتُ بَصْرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ) و این مکاشفات در ابتدای سلوک، اول در خیال مقید رخ می‌دهد و به تدریج و با حصول ملکه، سالک به عالم مثال مطلق منتقل می‌شود و از خواص عناصر اطلاع پیدا می‌کند. سپس به سماوات صعود می‌کند و بعد از ترقی از سماوات و از کرسی و عرش به لوح قدر؛ یعنی نفس کلی می‌رسد و بعد از آن به لوح قضا؛ یعنی عقل اول (صورت ام‌الکتاب)، می‌رسد. آن وقت به‌اندازه قابلیت و استعداد، به علم الهی، عالم می‌شود و پس از اضمحلال همه حجاب‌ها، بالاترین مرتبه مشاهده، مشاهده اعیان ثابت در عالم علم الهی است [همان، صص ۶-۵۸۵]. این فتح و گشایش روحی مشاهده قلبی است. آنچه در مرتبه شهود روحی تحقق پیدا می‌کند، شبیه آفتاب است که همه چیز را روشن می‌کند. در این مرتبه فرد، بدون واسطه، معانی غیبی را از عالم الهی در می‌یابد و به دیگران افاضه می‌کند.

این مرتبه کمال و اقطاب بود	یار می‌داند که او زاصحاب بود
عالم کامل خوشی باشد	نور بخشی و مهوشی باشد

در این مقام صحیح‌ترین و کامل‌ترین مکاشفات برای امثال انبیاء و اولیاء

علیهم السلام که مزاجشان به اعتدال تام نزدیک تر است، حاصل می شود [همان، ص ۵۸۶]. لذا بر اساس دو مرتبه روح و نفس، نفس ظرف علم و روح، ظرف الهام است. آن یکی؛ یعنی علم در اثر گشایش در نفس پدید می آید و این یکی؛ یعنی الهام در اثر گشایش در روح ایجاد می شود. الهام، منشأ غیبی و نامعلوم دارد و هم کشف معانی غیبی است. شاه به تفاوت ماهوی میان وحی و الهام قائل نیست؛ بلکه از دیدگاه او هر دو از جنس مکاشفه و شهودند که به تفاوت مراتب سالک و شهود، متفاوت می شوند.

با این حال میان وحی و الهام تفاوت های زیر وجود دارد:

- الهام، بی واسطه ملک یا فرشته وحی است؛ اما وحی به واسطه ملک است و لذا به احادیث قدسی، وحی نمی گویند؛ اگر چه کلام الله است (از این جهت که توسط فرشته وحی نازل نشده است).

- حصول وحی به کشف شهودی ملک و سماع کلام اوست که متضمن کشف معنوی نیز هست؛ ولی الهام فقط حاصل کشف معنوی است.

- وحی از خواص نبوت است و الهام ملک عالم از خواص ولایت است.

وحی مشروط به تبلیغ است. در این راستا برخی قائل اند به اینکه الهام نبی نیز حجت است و برخی گفته اند، حجت نیست و تنها بر دریافت کننده الهام حجت است (و ابلاغ در آن شرط نیست) [همان، صص ۷-۵۸۶].

۳.۱.۲. اعتقاد به قطبیت ظاهر و باطن در کلام الهی

در این بخش، یکی از مبانی مهم شاه ولی در باره قرآن، در چند سطح تبیین می شود:

۳.۱.۲.۱. ظاهر و باطن، مبنای وجودشناسی عالم

از نظر شاه، اساساً، عالم به دو بخش غیب و شهادت تقسیم می شود. هر چه در عالم شهادت است، دارای باطنی است در عالم غیب. شهادت، صورت باطن و قائم به آن است [همان، ج ۲، رساله حروف، ص ۱۱۰۷]. جهان با همه غیب و شهادتش، عالم کبیر یا انسان کبیر است. انسان نیز عالم صغیر و نسخه ای منتخب از انسان کبیر است. رابطه انسان صغیر و کبیر مثل رابطه ولد و والد است. انسان کبیر یا والد از اسم الظاهر خدا، دارای صورتی ظاهر است، و به واسطه اسم الباطن خدا، حقیقتی دارد، باطن. انسان صغیر یا ولد نیز به مقتضای "الولد سرّ ابيه" از والد خود حقیقتی دارد که باطن است و

صورتی دارد که ظاهر است [همان، ج ۱، رساله تحقیقات، ص ۶۶]. ظواهر عالم، مظاهر اسم الظاهر و بواطن عالم، مظاهر اسم الباطن خدا هستند. اسم الظاهر حق تعالی مقتضی ظهور عالم و اسم الباطن او مقتضی بطون عالم است. عالم به تمامیت خود عبارت است از اسم الظاهر و روح عالم عبارت است از اسم الباطن. لذا اقتضای هر کدام از این دو اسم غیر از دیگری است. هر چند به اعتبار احدیت حقیقه الحقایق، ظاهر عین باطن و باطن عین ظاهر است. "هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" [حدید: ۳] [همان ج ۱، رساله انعامات، ص ۴۰۱؛ رساله فیوضات، ص ۴۱۵].

۳.۱.۲. ظاهر و باطن کلام الهی

معنای هر چیزی مقصود آن چیز است [همان، ج ۲، رساله حروف، ص ۱۱۰۷]. پس معنای هر کلامی همان است که مورد قصد متکلم است و گوینده آن را با این عبارت قصد کرده است. باطن، معنای کلمه و جان آن، و ظاهر کلمه، جسم آن است [همان، ص ۱۱۰۹]. جسم کلمه، نقوش و نوشتار یا صوت و صدای آن است و باطن، حقیقت شیء است، چه هر چیزی را که حقیقتی نباشد، لغو است و لغو از حکیم صادر نمی‌شود [همان، ص ۱۱۰۸].

صوفیان تأویل معنوی قرآن را مطابق حدیث مشهور "قرآن ظاهری و باطنی دارد و باطن آن را نیز باطنی است تا هفت بطن"؛ براساس قطبیت ظاهر-باطن پایه‌ریزی نموده‌اند. بنابراین هریک از معانی ظاهری قرآن با یک یا چند معنای باطنی که به صورت رمزی بیان شده است، منطبق است. معانی باطنی خود دارای مراتب و درجات درونی است [۱۲، ص ۵۴]. شاه نیز معتقد است: کلام خدا را ظاهری است و باطنی؛ ظاهرش قرآن و باطنش فرقان است. فقها مفسر ظاهر کلام خدا؛ یعنی قرآن هستند و اهل فقر (با عرفا) کاشف باطن کلام خدا یا فرقانند [۱۰، ج ۲، رساله فاتحه‌الکتاب، ص ۱۱۰۹]. قرآن (یا ظاهر کلام خدا) دارای جوهری است و صدفی. جوهر قرآن، معرفت ذات و صفات و افعال خدا است. صدف را هم ظاهری است و باطنی. ظاهر صدف قرآن، دانش عربی و باطن آن، دانش فقه و کلام است [همان، ج ۱، رساله توحید، ص ۴۶]. در مجموع دو تقسیم فوق را می‌توان در یک تقسیم خلاصه کرد:

کلام خدا دارای ظاهری است به نام قرآن که صدف کلام خدا است که خود آن هم دارای ظاهری است که فهمش نیازمند دانش زبان عربی است و کار علمای ادبیات عرب

است و هم دارای باطنی است که دانش فقه و کلام است و فهمش کار فقیهان و متکلمان است. کلام خدا باطنی هم دارد که نامش فرقان است و دانش توحید و معرفت ذات و صفات و افعال خداوند است و فهمش کار عرفا است. بنابراین دانش ادبیات عرب و فقه و کلام از علوم ظاهری قرآن و دانش توحید از علوم باطنی قرآن است.

نبی هم دارای ظاهری است و باطنی؛ به شریعتِ ظاهرِ نبی، شریعتِ رسالت و به شریعتِ باطنِ نبی، شریعتِ نبوت می‌گویند. شریعت رسالت همان عبادات و معاملات است که نسبت به اقوام و اوقات فسخ می‌پذیرد و شریعت نبوت حقیقت است و از سنخ مبانی و اخلاق و حقایق است که هرگز فسخ نمی‌پذیرد. تبیین‌کننده شریعت نبوت، اولیاء و مبین شریعت رسالت، فقها هستند [همان، ج ۲، ص ۱۱۰۹] بنابراین ظاهر نبی یا شریعت رسالت، فقه است و فهمش کار فقها است؛ همان که باطن صدف کلام خدا نیز هست؛ در مقابل ظاهر صدف کلام خدا که دانش عربی است و از سنخ الفاظ و کلمات نوشتاری است.

لازم به ذکر است که از نظر شاه، حتی حروف قرآن دارای ظاهر و باطن‌اند. در رساله حرف آورده است: "حروف تهجی هر کدام را ظاهری است و باطن" [همان، ص ۱۱۰۷]. حروف مقطعه که ۷۸ حرف‌اند، هر حرف، معنای خاصی دارد و آن‌ها هم دارای ظاهر و باطن‌اند [همان، ج ۲، ص ۱۱۰۴].

۳.۱.۲.۳. رابطه ظاهر و باطن

برخلاف برخی جریان‌های باطنی موسوم به غلات، صوفیان معنای ظاهری آیات قرآن را برای سالکان آشنا به معنای باطنی قابل چشم‌پوشی نمی‌دانند؛ بلکه تلاش می‌کنند که به آن تعمق ببخشند و بار معنوی‌ای را که به عقیده آنان در سطح اصلی‌اش؛ یعنی سطح مابعدالطبیعی دارد، آشکار نمایند" [۱۲، ص ۵۵].

رابطه ظاهر و باطن رابطه اجمال و تفصیل و رابطه حکایت‌گری است؛ لذا باید میان آن‌ها تطابق باشد. باطن بر ظاهر مسلط است و اگر کسی باطن را فهمید، فهم ظاهر که رقیقه و مثالی از باطن است برایش آسان می‌شود و لذا می‌تواند ظواهر قرآن را به هم متصل و نظام‌مند کند [۳، ۱۳۵۱، صص ۵-۱۳۲]. شاه معتقد است، ظاهر از باطن خبر می‌دهد [۱۰، ج ۲، ص ۱۱۰۷]. ظاهر، مایه حفظ باطن است و باطن نیز مایه حفظ ظاهر است [همان، رساله تحقیق فصوص الحکم، ص ۸۸۹]. باطن در ذیل ظاهر و در پناه

اوست و ظاهر، باطن مخفی را در پوشش خود محفوظ می‌دارد؛ چه اگر باطن ظاهر شود؛ همچون ظاهر، متغیر و متحول می‌شود. از سویی آنچه ظواهر را با همه تغییرات به یکدیگر متصل و وحدت آن‌ها را تضمین می‌کند، رشته درونی آن‌ها؛ یعنی حقیقت، معنا و جان و باطن ظاهر است که وحدت اتصالی ظاهر را برقرار می‌کند؛ همچون روح یا نفس که وحدت جسم یا بدن را با همه تغییرات ضمانت می‌کند. بنابراین از دیدگاه شاه مسیر باطن از طریق ظاهر است.

۳.۱.۳. اتحاد قرآن، انسان کامل و عالم تکوین

از کلمات شاه بر می‌آید که انسان کامل رونوشتی از قرآن مکتوب است.

جامع انسان کامل را بخوان معنی مجموع قرآن را بدان

[۱۱، ص ۶۱۰]

به عبارت دیگر انسان کامل، معنای قرآن به تحقق عینی و خارجی است. جهان تکوین با همه آیات خلقی، رونوشتی از آن دو کتاب دیگر است. از ابیات طولانی که شاه در وصف پیامبر سروده است، استنباط می‌شود؛ همه احادیث نبوی و سخنان پیامبر(ص) از نظر او همان قرآن است و تفاوتی میان آن دو نیست.

باز فرق حدیث و قرآن چیست دو سخن از یکی است این و آن چیست
مصحفش جامع کلام الله حضرش منزل سلام الله

[همان، ص ۶۳۰]

مبنای این سخن شاه نعمت‌الله در این است که ایشان به اتحاد میان قرآن و رسول (یا انسان کامل) معتقد است.

کون جامع که حادث ازلی است مجمع فیض‌های لم یزلی است
حادث است و قدیم همچو کلام صورت و معنی است باده و جام
احد است و محمد و احمد از ازل هست و بود تا به ابد

[همان]

پیامبر و قرآن از جهتی حادث و از سویی قدیم‌اند، چنانچه کلام الهی از جهت الفاظ، حادث و از جهت معانی، قدیم است. اگرچه کلام نبی سه گونه است اما در عین حال هر سه، متحدند. یکی وحی است که توسط جبرئیل نازل می‌شود و آن را قرآن می‌خوانیم و دیگر، حدیث قدسی است که الهام مخصوص پیامبر(ص) است و نوع سوم، حدیث و

سخن خود رسول (ص) است که آن هم چون دو نوع دیگر نیکوست. در واقع یک کلام است که در قیاس و با تفاوت نسبت‌ها سه گونه است [همان، صص ۱-۶۳۰].

قرآن تکوینی یا جهان خلقت نیز همچون قرآن کریم سراسر آیات است.

خوش بگو الله و اسم ذات بین جمله اشیا مصحف آیات بین

[همان، ص ۶۷۰]

از سوی دیگر، خداوند متعال در قرآن تدوینی همچون قرآن تکوینی تجلی کرده است و در سور و آیات قرآن متجلی است.

در کلامش چو نور دیده ما است نظری کن که نور او پیدا است

فسبحان من تجلی فی کلامه علی خلقه و هم لا يعلمون [۱۰، ج ۱، رساله شرح

لمعات، ص ۷۳۱].

لازم به ذکر است که یکی از اندیشه‌های محوری در تفسیر قرآن این دوره (سده‌های هفتم و هشتم به بعد)^۱ اندیشه انسان کامل است [۱، ج ۱، ص ۳۱۸]. از نتایج این بحث این است که اگر انسان کامل و جهان تکوین دو رونوشت دیگر از کتاب تدوین یا قرآن کریم هستند و میان آن‌ها اتحاد برقرار است، قرائت دو کتاب دیگر انسان را در فهم کتاب تدوینی کمک می‌رساند و ممارست و تمرینی است برای فهم بهتر قرآن. به واقع تأثیر این هماهنگی و اتحاد در ناحیه فهم و تفسیر قرآن است.

۳.۱.۴. تلقی رمزی و اشاری از آیات قرآن

تلقی رمزی و اشاری از متن قرآن کریم، روح حاکم بر کلیه تفاسیر شاهولی است؛ به این معنا که بیشتر تفاسیر شاه، نوعی رمزگشایی و تلقی اشاری از آیات قرآن است. حروف و کلمات قرآن، رمز و اشاره برای معانی‌ای در نظر گرفته شده‌اند که از ظاهر آیات هویدا نیست؛ مگر پس از رمزگشایی از ظاهر الفاظ و عبارات. به واقع با گسترش اندیشه‌های عرفانی و صوفی‌گری، آن هم در شرایط خاص اجتماعی حاکم بر زمان ظهور آن، پرداختن به راز و رمزهای عرفانی در خلال اشعار و آثار بدون به‌کارگیری زبان رمز و ایما میسر نبود [۵، ص ۳۱۹]. البته می‌توان دلایل دیگری نیز برای به‌کارگیری زبان رمز و اشاره توسط عرفا بیان کرد که مهم‌ترین آن‌ها پرهیز از فاش‌گویی است، به دلیل ضعف مخاطبان و یا اینکه بر این باور بودند که چون قرآن خود حقایقش را به رمز و اشاره بیان

۱. لازم به ذکر است که در این مقاله کلمات و عبارات‌های داخل پرانتز از نگارنده است.

کرده است، عارفان نیز به وقت کشف معانی، باید آن‌ها را به رمز بیان کنند. شاه به ویژه در رساله‌هایی چون؛ تفسیر اسرارالقرآن، حروف، تحقیقات حروف، اسرار حروف، اسرار العبادات، رموز و دو رساله با عنوان اسرار، در تفسیر آیات و احادیث و حروف مقطعه قرآن، با همین تلقی و نگاه با قرآن و روایات روبرو شده است. به عنوان مثال: در رساله فاتحه‌الکتاب در تأویل آیه شریفه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» [الاسرا: ۱]، بر آن است که در این آیه چهار اشاره^۱ است، اشاره تقدیس، اشاره غیرت، اشاره غیب و اشاره سرّ. به عنوان مثال اشاره تقدیس با کلمه "سبحان" است؛ یعنی او منزّه از اشاره جهات و اماکن و... است. اما اشاره غیرت به واژه "الذی" است؛ یعنی خدا از خود به اسم ظاهر، مثل الله و الرحمن یاد نکرده؛ زیرا او غیرت دارد که غیر از بنده‌اش کسی او را ببیند و ... [۱۰، ج ۲، صص ۲۰-۱۹].

وی در بیشتر آثار تفسیری‌اش بر تفسیر رمزی حروف تأکید بسیار دارد. مثلاً در آیه «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» [ق: ۱]، حرف قاف را کنایه از هر اسمی دانسته است که در آن قاف باشد، مثل قدیم، قائم به ذات، قادر، باقی، قوی، قاهر، مقتدر و القيوم و قریب. قاف در اینجا، کبریای قدم خداست که او اصل اصل و اصل هر اصل است و قرآن مجید آن کتابی است که خیر از مجموع ذات و صفات می‌دهد [همان، ص ۱۰۷۰].

۲.۳. مبانی ناظر به فهم قرآن کریم

در مبانی ناظر به متن، تنها متن، صرف‌نظر از مخاطب متن و ماتن مد نظر بود؛ اما در اینجا و در مبانی ناظر به فهم سر و کار با مخاطب وحی، ویژگی‌های او، فرایند فهم و شرایط آن است.

از نظر شاه یکی از اقسام حکمت، دانش فهم قرآن و وحی است. او در ذیل آیه شریفه «و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب»، درک معانی الهام و ظرایف وحی الهی و شناخت بطون افعال خدای متعال را حکمت دانسته است. از نظر او حکیم کسی است که معانی الهام، نکات دقیق و ظریف وحی و بطون افعال حق تعالی را می‌فهمد [همان، رساله فاتحه‌الکتاب، ص ۱۰۴۶]. اقسام حکمت به ترتیبی که شاه ذکر کرده، عبارت‌اند از:

۱. علم شریعت و طریقت؛ ۲. علم حقیقت؛ ۳. فلسفه شورو و آفات؛ ۴. حکمت عملی یا

۱. اشاره در اصطلاح به معنای چیزی است که از کلام استفاده می‌شود، بدون اینکه کلام برای آن وضع شده باشد [۷، ص ۳۰۴].

اخلاق. بدین ترتیب دانش فهم قرآن و حقیقت وحی، نوع دوم حکمت است که در سطحی بالاتر از علوم شریعت و طریقت قرار دارد [همان، رساله نصیحت‌نامه، ص ۱۳۳۴].

۳. ۲. ۱. دوگانۀ تفسیر ظاهر^۱ و اسرار تفسیر با نگاه وجودشناسانه به باطن

شاه به صراحت برخی از تفاسیر را از سلک تفاسیر حقیقی خارج کرده و تصریح می‌کند که امثال تفسیر قرآن زمخشری که نوعی تفسیر ادبی قرآن است، تفسیر نیست. گرچه جارالله کلام الله تفسیرش کند گرچه تفسیری خوشست اما چو این تفسیر نیست [۱۱، ص ۶۴۱]

یا مثلاً در تفسیر حروف مقطعه، درباره علم به باطن این حروف می‌گوید: و این علم، در اوراق کشف و کتاب کشف ننوشته‌اند و نخوانده‌اند؛ بلکه به کشف ربانی و تعلیم سبحانی، خلیفه‌الله را معلوم باشد [۱۰، ج ۲، رساله حروف، ص ۱۱۰۴]. از نظر شاه، قرآن را اسراری است که خطابات الهی برای فهم آن اسرار است. به همین دلیل در مورد آیه ۷۹ سوره نساء «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ»، در انکار تفسیر عده‌ای می‌گوید: "و لم يفهموا اسرار القرآن و خطاب الله" [همان، ج ۲، رساله فاتحه، ص ۹۸۴]. این‌ها اسرار قرآن و خطاب خدا را درک نکردند. و یا در جایی دیگر در تفسیر آیات قرآن می‌گوید: "فأنه موضع الاسرار" [همان، ص ۹۸۷] یعنی این آیات، جایگاه اسرار است و یا می‌فرماید: "افهم سرّ تفسیر هذه الآیه" [همان، ص ۱۰۸۱]؛ یعنی راز تفسیر این آیه را بفهم. در مواردی می‌گوید: "قیل فی تفسیر الظاهر؛" یعنی درباره تفسیر ظاهر چنین گفته شده است [همان، ص ۹۸۵]. بنابراین برخی، اهل تفسیر ظاهر قرآن‌اند و از باطن و اسرار قرآن بهره‌ای ندارند. لذا شاه برای تفسیر، دو مرتبه قائل است؛ یکی تفسیر ظاهری و دیگری اسرار تفسیر. تفسیر ظاهر، تفسیر ظاهر آیات است، بدون رسیدن به اسرار معانی و رازهای سرپوشیده آیات. اما اسرار تفسیر، آن‌ها هستند که با اندیشه سطحی به دست نمی‌آیند و برهر کسی ظاهر نمی‌شوند.

از نظر عرفا و صوفیه، ظاهر دین، شریعت و باطن آن، حقیقت است. بیان قرآن در مورد شریعت صریح و آشکار است؛ اما در مورد حقیقت به رمز و اشاره است. سالکان راه

۱. البته باید گفت که مراد از ظهور و ظاهر قرآن، ظهور بدوی نیست که برای غیر آشنا به علم تفسیر هم ظاهر شود؛ بلکه ظهور نهایی است که بعد از نگاه جامع به آیات قرآن و جمع فنی میان آیات با استفاده از قواعد اصولی و تفسیری به دست می‌آید [۳، ص ۱۳۲].

حقیقت، به تناسب مقام و منزلت خود از بواطن قرآن بهره‌مند می‌شوند [۱۶، صص ۴-۱۸۳]. فهم مفاهیم بلند و گسترده قرآن که از اسرار پنهانی آن محسوب می‌شود، مخصوص خواص است و قرآن این معانی باطنی را برای خواص با رمز و اشاره بیان کرده است. اهل عرفان خود را خواص و حتی برخی خاص الخواص می‌دانند و بر این باورند که راه آنان برای دریافت مطالب و اسرار نهفته، بر دیگران پوشیده است [۱۴، ج ۲، ص ۳۶۷]. ذکر این نکته نیز لازم است که عرفا اگر هم مخصوص به فهم باشند، ولی ابتدا باید اهل کشف و شهود بشوند: والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا [عنکبوت: ۲۹] و یا می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا [انفال: ۲۹] [۱۵، صص ۷-۲۴۶].

در تفسیر باطن (یا اسرار تفسیر به تعبیر شاه) دو دیدگاه عمده وجود دارد؛ یکی دیدگاه وجودشناسانه و دوم دیدگاه معناشناسانه. در دیدگاه وجودشناسانه یا حقیقت‌گرا، بطون قرآن حقایق وجودی دارای مراتب هستند که سالک الی الله به آن می‌رسد. بطون قرآن صرفاً یک سلسله معانی مترتب بر یکدیگر نیست؛ بلکه درجاتی از یک حقیقت وجودی است که سالک آن را می‌پیماید و طبعاً به هر مرحله که رسید به درک آن نیز نائل می‌شود. ولی در دیدگاه معناشناسانه، بطون قرآن یک سلسله مفاهیم و معانی است که با ذهن و ادراک، قابل دریافت است [۹، صص ۵-۱۶۱]. شاه نعمت‌الله با دیدگاهی وجودشناسانه به باطن و در چشم‌اندازی کاملاً باطنی در تفاسیر خود سعی می‌کند در سیر معنوی به سوی حقیقت، بطون قرآن را که برایش تجلی کرده، آشکار کند. در این دیدگاه "راه رسیدن به باطن از مسیر کشف و شهود است که بر حسب احوال و اوقات و تفاوت درجات سلوک، فهم‌ها و تأویل‌ها متفاوت است" [۱، ص ۳۰۱]. در واقع سطوح و بطون معانی بر حسب احوال و اوقات عرفانی سالک و منازل از سیر و سلوک که طی کرده و مقاماتی که کسب کرده متغیر است. هر بار که صوفی عارف از مقام خود ترقی می‌کند، باب فهم جدیدی به روی او باز می‌شود. شاه در بیت زیر به همین فهم متعالی از قرآن که توأم با ترقی و تعالی خود عارف است، اشاره کرده است.

او کرد نزول ما ترقی کردیم تحقیق کجا چنین تواند حافظ

[۱۱، ص ۶۹۱]

البته ذکر یک نکته نیز لازم است که از نظر شاه، حقیقت هیچ چیزی (به طور کامل) دانسته نمی‌شود؛ چرا که هر مظهری از مظاهر، ظاهرش از اسم الظاهر حق و باطنش از اسم الباطن حق است. مظهر به اعتبار احدیت، عین مظهر است و حقیقت مظهر در

حقیقت راجع به مظهر است. حال حقیقت حق تعالی و تقدس غیر معلوم است، پس لاجرم حقیقت هیچ شیئی، دانسته نمی‌شود.

فلسفَةُ أَدْرِكَ مِنْ شَيْءٍ حَقِيقَتَهُ فکيفَ أَدْرِكَه و انتم فیہ

[۱۰، ج ۱، رساله اصول، ص ۳۴۷]

۳.۲.۲. اسلام و ایمان مبنای شناخت ظاهر و باطن

از دیدگاه شاه منبع درک و فهم ظاهر مشهود قرآن و شریعت، اسلام است و منبع و سرچشمه فهم باطن نهان قرآن و شریعت، ایمان است و هر دو را بصیرت که نوری است در قلب، نام نهاده است؛ یکی بصیرت به ظاهر مشهود قرآن که پس از اسلام حاصل می‌شود و شرط آن اسلام است و دیگر بصیرت به باطن غایب قرآن که با ایمان حاصل می‌شود و ایمان شرط آن است [۱۰، ج ۱، رساله الهامات، ص ۶۱۶].

اما ایمان چیست؟ ایمان آن است که به باطن تعلق می‌گیرد. ایمان دارای چهار رکن است: صدق و اخلاص و توکل و رضا. روح ایمان که به سمت باطن است "لا اله الا الله" یعنی توحید محض است؛ اما روح اسلام که به سمت ظاهر است "محمد رسول الله" و اعتقاد به رسالت پیامبر اکرم (ص) است [همان، ج ۲، رساله حرف، ص ۱۱۱۲]. پس حقیقت ایمان در توحید یا ایمان و عمل به توحید است و حقیقت اسلام در پابندی به نبوت و شریعت محمدی است. با روح توحید، باطن قرآن و با روح اسلام و شریعت، ظاهر قرآن مکشوف می‌شود. علوم ظاهری قرآن چنان که پیشتر گفتیم، عربی، فقه و کلام است و علم باطنی قرآن توحید است. اولی مقصد علمای ظاهر یعنی ادیبان و فقیهان و متکلمان است و دومی هدف عارفان سالک در طریق باطن است. ریشه علوم، نخست در اسلام و اعتقاد به آن است و با تفکر و تعقل و تعلم به دست می‌آید و علم توحید، ریشه در ایمان و قلب و باور عارف دارد و به کشف و شهود و ذوق و وصول حاصل می‌شود. مراتب انسان‌ها از نظر فهم ظاهر و باطن تشکیکی، ذو مراتب و بدین شرح است:

۱. اهل کفر که نه از ظاهر خبر دارند و نه از باطن.
۲. علماء که وارث ظاهر انبیاء هستند (هر چند بی‌بهره از باطن نیستند).
۳. اولیاء که وارث باطن انبیاء هستند (هر چند بی‌بهره از ظاهر نیستند).
۴. اولیاء کامل مکمل که وارث ظاهر و باطن انبیاء هستند. اما فرق نبی و ولی آن

است که نبی حقایق را از باطن به ظاهر می‌آورد و به هر معنا صورتی می‌دهد و ولی آن است که کشف آن معنا می‌کند [همان، ص ۱۱۰۷].

۵. عقلای مجنون که فقط از باطن خبر دارند و از ظاهر هیچ خبر ندارند.

شاه ولی، خود را ولی و در سلک این گروه می‌داند و در دیوان اشعار خود به همین

موضوع تصریح دارد:

گر محمد نهان شد از دیده	نعمت الله آشکارا شد
به زبان فصیح خواهد گفت	هر که چون ما به عشق گویا شد
که همه ظاهرند و باطن یار	لیس فی الدار غیره دیار

[۱۱، ص ۵۹۶]

۳.۲.۳. تفسیر و تأویل متشابهات

شاه اصطلاح تأویل را فقط در مورد متشابهات به کار برده و آن را معادل علم باطن دانسته است. کلام قدیم الهی، برخی محکم‌اند و برخی متشابه. محکمت از شدت وضوح، مانند آفتابند؛ ولی متشابهات به مانند عروس و در لباس‌هایی از عزت و عظمت پنهانند. بالاترین متشابهات، آیاتی هستند که برای خدا جوارح و اعضای را نام می‌برند؛ آیاتی مانند "یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ" [الفتح: ۱۰] و "بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ" [المائدة: ۶۴]. در قبال متشابهات، علمای رسوم دو موضع‌گیری دارند: راه ایمن‌تر و سالم‌تر این است که (دانش آن‌را) به خدا و رسول او تفویض می‌کنند؛ ولی راه استوارتر به حکم «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» [آل عمران: ۷]، آن است که آن‌ها را تأویل می‌کنند. صوفیه برآنند که قطب زمان و خلیفه به ظاهر متشابهات عالم است؛ اما علم به باطن متشابهات مخصوص خدا است [همان، ج ۱، رساله تعریفات، ص ۱۶۲]. در مورد حروف مقطعه (که آن‌ها را از متشابهات می‌داند)، بنده عارف بعد از تحصیل معانی و کمالات به عنایت الهی به معانی ظواهر ۷۸ حرف که در اول ۲۹ سوره قرآن نازل شده است، عالم می‌شود؛ اما علم به بواطن این حروف مخصوص خداست. «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» [همان، ج ۲، رساله حروف، ص ۱۱۰۴].

۳.۲.۴. تدبر در قرآن یا نزول قرآن بر دل

قرآن دارای نزول دائمی است و بر دل‌های خوانندگان خود نو به نو نازل می‌شود. دل

حافظ کامل قرآن و قلب عارف به خدا، عرش قرآن است که قرآن بر آن استوا و استقرار دارد. هر دلی، با صفتی از قرآن، صفتی پیدا می‌کند؛ لذا هر آیه‌ای از آیات قرآن، در دل عارف کامل، حکمی پیدا می‌کند؛ زیرا که نزول قرآن برای تحکّم و حکم کردن است؛ یعنی تلاوت‌کننده قرآن؛ چون در تلاوت قرآن به آیه نعیّم برسد و آن آیه حکم کند که از فضل خدا درخواست کن:

فرمان برو آن سؤال می‌کن از خدا

و اگر به آیه عذاب رسیدی بگو: *اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ*

بر در تو پناه آوردم

بنده‌ای پرگناه آوردم

و یا اگر به آیات قصص که حکایت از حکم الهی در قرون سابق است، رسیدی؛

اعتبار می‌گیر و نیکو یاد دار

فاعتبروا منه یا اولی الابصار

این‌گونه از تأمل در قرآن و فرمان بردن از حکم آیات و اتصاف دل به صفت هر آیه،

تدبر نام دارد. اگر تلاوت‌کننده، در حال تلاوت قرآن این‌گونه که گفتیم، نباشد؛

دل او عرش کی توان گفتی

بلکه قرآن کجا شود نازل

بنابراین دلی که احکام قرآن بر آن مستولی نباشد، کی می‌تواند عرش قرآن باشد؟

در این فرد، نزول قرآن تنها در خیال و با حروفی است که در ذهن او تمثیل یافته‌اند و

تدبر و استبصاری در کار نیست. او چون در خیال خود به آن حروف نظر می‌کند، زبانش

مترجم حروف می‌شود و خاصیت تلاوت با زبان، تنها بقای حروف قرآن در عالم خیال

است و در این صورت او تنها اجر و پاداش ترجمه را دارد نه اجر قرآن. پیامبر درباره

گروهی از حافظان قرآن فرمود: *"يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ"*. یعنی حروف بر

زبان او نازل می‌شود و او مترجم است و از حنجره به دل او نمی‌رسد. پس تلاوت‌کننده

حقیقی قرآن کسی است که تلاوت او از دل باشد [همان، ج ۱، رساله مراتب صص ۵-

۲۴۳]. پس اگر نزول قرآن به دل است و قرآن را باید با دل تلاوت نمود، فهم قرآن به

مسیر عارفانه و از طریق دل و با ذوق و عرفان و از طریق عشق است.

قرآن به ذوق می‌دانیم

هم کلام قدیم می‌خوانیم

[۶، ص ۳۸۰]

گر معنی تنزیل بداند حافظ

تنزیل به عشق دل بخواند حافظ

او کرد نزول ما ترقی کردیم

تحقیق کجا چنین تواند حافظ

[همان، ص ۶۹۱]

احتمال می‌رود مراد از "حافظ" در این دو بیت کسی است که حافظ الفاظ قرآن در خزانه خیال خود است و قرآن به دل او راه نیافته است.

۳.۲.۵. نقش پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) در فهم و تفسیر قرآن

از ویژگی‌های تفاسیر عرفانی سده هشتم در تفاسیری همچون تفاسیر عبدالرزاق کاشانی و سید حیدر آملی (و همچنین شاه نعمت‌الله ولی که می‌توان او را هم در زمره آنان قرار داد) این است که کارهای ابن عربی را به معارف اهل بیت(ع) پیوند زده‌اند [۱، ج ۱، صص ۲۰-۳۱۸]. گرایشات شیعی و گرامیداشت اهل بیت(ع) و ائمه اطهار(ع) به خصوص حضرت علی(ع) و امام جعفر صادق(ع) از وجوه بارز تفسیر عرفانی در این دوره است که در آثار کاشانی، آملی (و شاه نعمت‌الله ولی) محسوس است [۱۲، ص ۲۷].

شاه نعمت‌الله بیش از ۴۰۰ بیت از قصاید و غزلیات و سایر اشعار دارد که همگی در مدح علی(ع) و خاندان عترت و طهارت است [۴، ص ۴۷]. حتی به نظر می‌رسد که شاه آبشخور دینی، عرفانی و قرآنی خود را از آل رسول می‌داند که نسبش نیز به آنها می‌رسد.

دوستی رسول و آل رسول	نزد مؤمن کمال ایمان است
باطنا شمس و ظاهرا ماه است	نور هر دو به خلق تابان است
رو رضای علی به دست آور	گر تو را اشتیاق رضوان است
یادگار محمد و علی	نعمت الله که میر مستان است

[همان، ص ۳۳]

او در آثارش بیشترین اشاره را به حضرت علی(ع) دارد و واژگانی را برای حضرت به کار گرفته است که نشان از ارادت بی‌نظیر او به امام شیعیان است؛ القابی چون امام، ولی، وصی، حیدر و مرتضی و یا در رسائل خود از آن حضرت با عنوان امیرالمؤمنین یاد کرده است. در رسائل شاه احادیث زیادی از ائمه(ع) نقل شده است و در آنجا شاه ایشان را با لفظ امام و همچنین امام المعصوم یاد می‌کند [۸، صص ۸-۱۲۶].

شاه در رساله تاج‌نامه درباره ائمه(ع) چنین می‌گوید: بدان ای عزیز که دو نقطه تاج تاج اشاره به قرص شمس و قمر است. شمس اشاره به حضرت محمد است(ص) و قمر اشاره به حضرت شاه ولایت، علی(ع) و دوازده ترک (ترک تاج) اشاره به ائمه(ع)، اولاد پیامبر است. چنانچه در حدیث آمده است که: انا کالشمس و علی کالقمر و اولادی کالنجوم. بآیهم اقتدیتم اهدیتم [۱۰، ج ۲، رساله قطبیه، ص ۱۱۹۳].

به عنوان مثال استفاده از احادیث در فهم و تفسیر قرآن را می‌توان در تفسیر آیه شریفه «ماکان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسوالله و خاتم النبیین» [الاحزاب: ۴۰]، مشاهده کرد. شاه وجه عدم مشابهت پیامبر با دیگران را در شناخت ذات الهی تفسیر می‌کند و می‌گوید:

محمد در شریعت نام او دان ولیکن در طریقت احمدش خوان
بیفکن میم احمد در طریقت که تا نامش بدانی در حقیقت
آنگاه دو حدیث از پیامبر(ص) "لست کاحدکم" و از امام(ع) "کلکم فی ذات الله
حمقاء" و نفرمود: "کلنا" را تفسیر آیه شریفه قرار می‌دهد و ادامه می‌دهد:

کنه ذات او نداند غیر او عارف آن ذات او جز او مگر
[همان، ج ۱، رساله اسرار، ص ۴۴۶]

و در تفسیر بخشی از آیه «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» [فصلت: ۵۳]، به حدیث شریف حضرت علی(ع) استناد کرده، درباره دیدن آیات در انفس می‌فرماید: و آن رؤیت ظهور تجلیات اوست به حسب مراتب نفس. و مجموع عالم مظاهر حق‌اند. اما مظهر جامعه جمیله کامله، نفس انسانی است و مشتمله بر جمیع مراتب کونیه و الهیه. هر آینه عارف نفس خود، عارف ربّ خود باشد؛ کما قال علی(ع): "من عرف نفسه فقد عرف ربه" [همان، رساله معارف، ج ۲، ص ۷۷۳].

۳.۲.۶. نقش عرفان نظری ابن عربی در فهم و تفسیر قرآن کریم

در تفاسیر عرفانی سده هفتم (و پس از آن) در تفاسیر امثال نجم‌الدین دایه، عبدالرزاق کاشانی و صدرالدین قونوی، تفسیر اشاری از حالت سنتی که ادعا می‌شد، صرفاً بر کشف و الهامات ربانی مبتنی است بیرون آمده و در آن صیغه فلسفی بیشتری مشهود است. محور اصلی، فلسفه وحدت وجود ابن عربی است [۱، ج ۱، ص ۳۱۶]. هدف شاه نیز از سرودن شعر (و انشای رسائل)، چیزی جز تبیین و تشریح وحدت شهود و وحدت وجود و اصطلاحات عرفا و عقاید طایفه نیست. اندیشه‌ها و اصطلاحات عرفانی ابن عربی و به طور خاص اصطلاح وحدت وجود، کلیدی‌ترین اصطلاح در آثار منشور و مکتوب قرن هفتم به بعد در ایران بوده است و تمامی مکتب‌های فکری آن دوران را تحت تأثیر خویش قرار داده است. شاه در این باره می‌گوید:

در مذهب ما محب و محبوب یکی است رغبت چه بود راغب و مرغوب یکی است
گویند مرا که عین او را بطلب جای طلب و طالب و مطلوب یکی است
[۶، صص ۱۶۵-۱۷۱]

به علاوه گرایش به مشرب عشق، و طرح موضوعاتی چون تقابل عقل و ایمان، ظهور و تجلی حق، انسان کامل، ولایت، شریعت، طریقت و حقیقت در تفسیر او بسیار چشم‌گیر است. در یک کلام، آثار شاه انباشته از اصطلاحات عرفانی است. گویا اشعار او شواهدی است برای فرهنگ اصطلاحات صوفیه و ۱۸۰ درجه برخلاف اشعار شعرابی چون عطار و مولوی است. شعر در نزد او وسیله‌ای بوده، برای بیان تعالیم عرفانی و تعریف اصطلاحات مکتب ابن عربی؛ حتی برخی دیوان شعر او را اثر هنری نمی‌دانند؛ بلکه رسائل منظوم عرفانی به شمار می‌آورند [۴، ص ۵۴].

مثلاً در تفسیر آیه اول سوره نساء «یا ایها الناس اتقوا ربکم تالذی خلقکم من نفس واحده و خلق منها زوجها و بثّ منهما رجالا کثیرا و نساء» در نسبت با عالم جبروت، نفس واحده را عین واحده یعنی عقل اول تفسیر می‌کند:

عقل اول عین واحد گفته‌اند درّه بیضا به حکمت سفته‌اند
و "زوجها" را به نفس کلیه؛

نفس کلیه زوجه‌ای به جمال عقل کل زوج او بود به کمال

و "رجالا کثیرا و نساء" را به عقول و نفوس مجردّه تفسیر کرده است؛ اما در نسبت با عالم ملکوت "نفس واحده"، نفس کلیه، است و "خلق منها زوجها"، طبیعت کلیه است و "بثّ منهما رجالا کثیرا" نفوس ناطقه است و "نساء" نفوس منطبعه است [۱۰، رساله تحقیق فصوص الحکم، ج ۲، ص ۸۸۸]. یا در تأویل کلام رسول خدا که فرمود: درست‌ترین سخنی که لبید شاعر گفته است، این شعر است که "الا کلّ شیء ما خلا الله باطل" ایشان توضیح می‌دهد: یعنی ماسوای حق، فی نفسه معدوم است؛ اگر چه بالله موجود است. پس همه برای خدا و به واسطه خدا هستند؛ بلکه همان خدا است. صدور همه از اوست و قیام همه به اوست؛ بلکه در حقیقت همه از او است [همان، رساله نصیحت‌نامه سیدخلیل‌الله، ص ۱۳۴۲]. شاه، همچنین "امانت" را در آیه شریفه «انّ الله یأمرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها» [النساء: ۶۱] به وجود، تأویل برده است [همان، ج ۱، رساله شرح لمعات، ص ۷۰۶].

نتیجه‌گیری

- از مهم‌ترین مبانی متن‌شناختی شاه نعمت‌الله ولی تلقی معرفت‌شناسانه او از وحی و قرآن است که آن را قول ثقیل و ظهور علم حق در قالب معانی عقلی مجرد می‌داند. در مقابل علم تام که فتح و گشایش در نفس و از طریق علوم نقلی و عقلی است؛ الهام، مرتبه نازلۀ وحی و فتح و گشایش در روح است. به واقع جنس مشترک همه انواع وحی و الهام، مکاشفه و شهود است. مکاشفه در بالاترین مرتبه شهود روحی، مشاهده بدون واسطه اعیان ثابتۀ در علم الهی و افاضۀ آن به دیگران است.

- از دیگر مبانی مهم متن‌شناختی شاه همچون همه عارفان و صوفیان، تفکیک ظاهر و باطن قرآن است. ادبیات عرب، برداشت‌های فقهی و کلامی از قرآن، مربوط به ظاهر کلام خدا و از علوم شریعت است؛ اما علوم عرفانی؛ یعنی دانش توحید و باطن قرآن، مقصود و حقیقت کلام خدا است. علوم طریقت و حقیقت که شاه در آثار خود بسیار بر آن‌ها تکیه می‌کند و گاه نام حکمت بر آن‌ها می‌گذارد، از همین قبیل‌اند. عارف، ظاهر قرآن را لغو و بی‌اثر نمی‌کند و معتقد است، ظاهر از باطن خبر می‌دهد و باطن ظاهر را حفظ می‌کند.

- دیگر مبنای متن‌شناختی قرآن این است که احادیث نبی با وحی از یک گوهر و یگانه‌اند. مبنای این سخن اتحاد انسان کامل و قرآن است. و در نهایت تلقی رمزی و اشاری از الفاظ و حروف و آیات قرآن دیگر مبنای شاه در نگاه به متن قرآن است.

- اما مبنای فهم قرآن بدین قرار است: شاه در تفسیر به دو سطح قائل است؛ یکی تفسیر ظاهری و دیگر رسیدن به اسرار تفسیر یا تفسیر باطنی که ذومراتب است و مخصوص اولیاء است. اسرار تفسیر همان جوهر و باطن کلام حق و دانش توحید است. شاه در نگاهی وجودشناسانه به باطن، راه رسیدن به باطن یا بواطن را به مقدار ترقی سالک در مدارج سلوک و شهود مراتب قرآن می‌داند.

- شاه تعریفی از آیات متشابه نداده است؛ اما بالاترین آیات متشابه را آیاتی دانسته که برای خدا اعضا و جوارح قائلند. حروف مقطعه نیز از متشابهاتند. شاه اصطلاح تأویل را فقط برای متشابهات به کار برده و معتقد است؛ تأویل آن‌ها کار قطب زمان است که او نیز فقط عالم به ظاهر متشابهات است و تنها خدا از باطن متشابهات آگاه است.

- ابزار شاه برای رسیدن به اسرار تفسیر به حکم اینکه عارف است، از طریق تدبر و استبصار است که عبارت است از نزول آیات بر دل تالی قرآن و اتصاف به اوصاف آیات. اگر قرائت قرآن با تدبر نباشد، نزول قرآن نه بر دل عارف که تنها در خزانه خیال اوست.

- اسلام و ایمان دو وسیله برای حصول بصیرت و درک ظاهر و باطن قرآن است، اسلام سبب بصیرت ظاهر و ایمان سبب بصیرت باطن است. ایمان، توحید عملی است و از راه صدق و اخلاص و توکل و رضا به‌دست می‌آید. گویا تا عمل توحیدی در کار نباشد، معرفت باطن قرآن که معرفت توحیدی است حاصل نمی‌شود.

- شاه به استناد حدیثی نبوی معتقد است که هدایت با اقتدا به آل رسول به‌دست می‌آید و لذا در فهم قرآن، مراجعه به احادیث نبوی و اهل بیت(ع) را در عمل پایبند است. شاه از آموزه‌های عرفان نظری محی‌الدین عربی در فهم و تفسیر قرآن بهره‌آافر برده است. تفاسیر عرفانی او از آیات نوعی آموزش عرفان نیز به شمار می‌آید.

منابع

- [۱]. اسعدی، محمد و همکاران (۱۳۸۹). *آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری*. ج ۱، زیر نظر محمد باقر سعیدی روشن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- [۲]. ایرانی، محمد و منصور، زهرا (۱۳۹۱). «بررسی و مقایسه صفات رند و مضامین رندانه در سروده‌های حافظ شیرازی و شاه نعمت‌الله ولی». *فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، تهران، سال پنجم، شماره ۱۷.
- [۳]. بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۴). *تأویل عرفانی*. تفسیر باطنی، قم، بوستان کتاب.
- [۴]. پازوکی، شهرام (۱۳۸۳). *مجموعه مقالات درباره شاه سید نعمت‌الله ولی*. تهران، حقیقت، مقاله وسعت مشرب و اعتدال مذهب سید نعمت‌الله ولی، سید مصطفی آزمایش، صص ۵۲-۳۱ و مقاله شعر عارفانه محض و شعر رندانه و عاشقانه در شاه نعمت‌الله ولی، نصرالله پورجوادی، صص ۷۶-۵۳.
- [۵]. حیدری، غلامرضا (۱۳۹۸). «مضامین عرفانی، دینی و ادبی حروف الفبا در اشعار شاه نعمت‌الله ولی کرمانی». *فصلنامه عرفان اسلامی*، سال پانزدهم، شماره ۶۰.
- [۶]. دهش، مسعود (۱۳۹۷). *شاه نعمت‌الله ولی و مکتب کرمان*. تهران، انتشارات مولی.
- [۷]. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۲). *روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن: منطق تفسیر قرآن*. قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- [۸]. رنجبر، محمدعلی و صحت منش، رضا (۱۳۹۴). «جایگاه ائمه اطهار(ع) در آثار و احوال شاه نعمت‌الله ولی». *فصلنامه مطالعات ایرانی*، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهاردهم، شماره ۲۸.
- [۹]. شاکر، محمدکاظم (۱۳۸۲). *مبانی و روش‌های تفسیری*. قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- [۱۰]. شاه نعمت‌الله ولی (۱۳۹۲). *مجمع الرسائل*. مقدمه و تصحیح: دکتر محمد صابری، تهران، نشر علم، با استفاده از رساله‌های مراتب، فاتحه، الهامات، حروف، تحقیقات، انعامات، فیوضات، تحقیق فصوص الحکم، توحید، تعریفات، شرح لمعات، اسرار، نصیحت‌نامه سید خلیل‌الله، نصیحت‌نامه، حرف، تاج‌نامه، معارف، اصول و قطبیه.
- [۱۱]. شاه نعمت‌الله ولی (؟). *دیوان اشعار*. با مقدمه سعید نفیسی، (بی‌جا)، انتشارات محمدعلمی.
- [۱۲]. لوری، پییر (۱۳۸۳). *تأویلات القرآن از دیدگاه عبد الرزاق کاشانی*. ترجمه زینب بودینه آقایی، تهران، حکمت.

- [۱۳]. محمدی مظفر، محمدحسن (۱۳۹۲). ظاهرگرایی در فهم قرآن: درآمدی بر مبانی و روش‌های جریان‌های ظاهرگرا. قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- [۱۴]. معرفت، محمدهادی (۱۳۹۰). تفسیر و مفسران. ج ۲، قم، تمهید.
- [۱۵]. مؤدب، سیدرضا (۱۳۹۳). مبانی تفسیر قرآن. قم، دانشگاه قم.
- [۱۶]. یثربی، سیدیحیی (۱۳۷۰). فلسفه عرفان: تحلیلی از اصول و مبانی و مسائل عرفان. قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.